امیرمومنان(ع) باب ولایت الهی

خلیل منصوری

فضایل و مقامات امیرمومنان علی(ع) چنان بسیار است که اگر کسی بخواهد به همه آنها بپردازد باید به تبیین همه هستی و ماسوی الله بپردازد؛ زیرا آن امام هُمام(ع) خلاصه هستی و تجلی همه اسماء الله در تمامیت کمالی آن است. از نظر آموزه‌های قرآن و روایات، امیرمومنان(ع) دارای اولین‌های بسیاری است که او را در مقام «السابقون الاولون» قرار می‌دهد که دیگران به آن نرسیده و نمی‌رسند.

یکی از مقامات امام علی(ع)، مقام باب ولایت الهی است که دامنه آن محدود به دنیا نیست، بلکه آخرت را در بر می‌گیرد تا جایی که در این مقام به عنوان «قسیم النار و الجنه» وضعیت همه جن و انسان را مشخص می‌کند و به عنوان «وزن» همگان با او توزین می‌شوند و جایگاه بهشتی و دوزخی خود را به دست می‌آورند. در نوشتار حاضر این موضوع واکاوی شده است.

***

حقیقت ولایت الهی

برخی از امور مختص به دنیا و برخی مختص به آخرت و برخی دیگر شامل هر دو سر است. به عنوان نمونه رسالت و نبوت، امری دنیوی است؛ زیرا محدوده رسالت و نبوت دنیا است و خدا پس از هبوط حضرت آدم(ع) به زمین دنیا، به فضل خویش افزون بر هدایت فطری تکوینی(طه، آیه ۵۰؛ شمس، آیات ۷ و ۸)، هدایت تشریعی را برای انسان قرار داد تا از طریق انبیاء و رسولان، دستگیر او شود.(بقره، آیه ۳۸) بنابراین، دایره نبوت و رسالت در همین زندگی دنیوی است و در عوالم دیگر از برزخ و قیامت، سخنی از آنها نیست.

اما خدا در قرآن بیان می‌کند که ولایت الهی این‌گونه نیست؛ زیرا ولایت به معنای سرپرستی صفر تا صد چیزی از ذاتیات خالقیت، مالکیت و ربوبیت الهی است؛ از همین رو ولایت الهی، ولایت مطلق است که جایی برای کسی نمی‌گذارد و محدود به چیزی نیست؛ خدا بصراحت می‌فرماید: فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ؛ پس خداست که فقط ولی مطلق است.(شوری، آیات ۹ و ۲۸)

البته بسیاری از مردم به حقیقت ولایت آگاهی نمی‌یابند، مگر در شرایطی قرار گیرند که همه اسباب از سببیت و تاثیر بیفتد؛ زیرا خدا است که به اسباب سببیت می‌بخشد؛ چنانکه امام سجاد(ع) می‌فرماید: تسببت بلطفک الاسباب.(صحیفه سجادیه، دعای هفتم) به هرحال، انسان‌ها تا زمانی که اهتمام به اسبابی چون دارو و پزشک و مانند آنها دارند، به حقیقت ولایت الهی نمی‌رسند، اما وقتی به مشیت و اراده الهی اسباب از تاثیر افتاد، آنگاه برای برخی حقیقت ولایت آشکار می‌شود؛ چنانکه خدا درباره صاحبان بوستان سوخته شده می‌فرماید: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ؛ در آنجا آشکارشد که ولایت مطلق تنها برای خدای حق است.(کهف، آیه ۴۴؛ مجمع‌البیان، ج ۵-۶، ص ۷۲۹؛ جامع‌البیان، ج ۹، جزء ۱۵، ص ۳۱۲)

باید توجه داشت که ولایت مطلقه الهی هیچ قید وبندی ندارد؛ ازهمین رو، شامل دنیوی، اخروی، مادی، معنوی، تکوینی و تشریعی و مانند آنها می‌شود. به عنوان نمونه خدا تنها دارنده ولایت است که هیچ کس دیگری بر او ولایتی ندارد(اسراء، آیه ۱۱۱) و ولایت الهی شامل امور دنیوی و اخروی(فصلت، آیه ۳۱) و تکوینی وتشریعی(انعام، آیات ۵۷ و ۶۲؛ یوسف، آیات ۴۰ و۶۷) و مانند آنها می‌شود؛ زیرا ولایت الهی، ولایتی فرازمانی و فرامکانی است و هیچ‌گونه محدودیتی را نمی‌پذیرد.(فصلت، آیه ۳۱؛ یوسف، آیه ۱۰۱)

از نظر قرآن، چرایی و علت ولایت الهی مطلق، وجود اموری چون خالقیت (انعام، آیه ۱۴؛ رعد، آیه ۱۶؛ شوری، آیات ۹ و ۱۱ و ۲۸)، مالکیت مطلق(شوری، آیات ۹ و ۱۲)، قدرت مطلق (رعد، آیه ۱۶)، علم مطلق(کهف، آیات ۲۶ و۵۰ و ۵۱؛ شوری، آیه ۹)، واحدیت و قهاریت مطلق(رعد، آیه ۱۶) و مانند آنها است که خدا را شایسته ولایت مطلق می‌کند تا صفر تا صد هر آفریده‌ای را در اختیار داشته باشد و هر گونه تصرف مالکانه‌ای در او ایجاد کند.

با توجه به اینکه هستی به «رحمت واسعه» الهی آفریده شده (رعد، آیه ۱۱۹)، ولایت الهی همواره با رحمت آمیخته است. از همین رو محبت و رحمت در هر نوع ولایت الهی خود را بروز و ظهور می‌دهد.

از آنجا که انسان‌ها دارای اراده و حق انتخاب اختیاری هستند، در مقام تشریع نه تکوین، ممکن است از ولایت الهی خارج شوند و به ولایت طاغوت درآیند که البته ولایت طاغوتی نه تنها محدود، بلکه موجب خروج انسان از نور الهی به سوی ظلمات است.(بقره، آیه ۲۵۷) البته خروج از ولایت تشریعی الهی به ولایت طاغوتی بر اساس مشیت الهی است، نه آنکه طاغوت در عرض خدا دارای ولایت باشد، بلکه ولایت طاغوتی به معنای تمرد و طغیان در محدوده تشریع است و طاغوتیان از ولایت مطلق الهی خارج نمی‌شوند.

انسان همواره نیازمند ولایت الهی است؛ زیرا فقر وجودی و ذاتی او موجب می‌شود تا همواره افاضه وجود از اسماء الله به او باشد؛ پس اگر دمی ولایت الهی بر آفریده‌ای از جمله انسان نتابد، نیست و نابود می‌شود. خالقیت الهی به معنای آفریدن و سپس رهاسازی مخلوق نیست، بلکه مخلوقات چیزی جز تجلیات انوار اسماء الله نیستند(نور، آیه ۳۵) و فاطر بودن خدا نسبت به مخلوقات یک امر دائمی همچون شعاع نور است که اگر برداشته شود، مظهری باقی نمی‌ماند. بنابراین، هر مخلوقی برای بقای ظهوری خویش نیازمند افاضات الهی است؛ زیرا بدون دمی افاضه، مخلوق نخواهد بود. پس وقتی مخلوقات همان مظاهر تجلیات انوار اسماء الله هستند، همواره نیازمند ولایت مطلق الهی برای بقای خویش هستند.(انعام، آیه ۱۴) پس همین فقر و نیاز هویتی و وجودی به خدا و انوار اسماء الله مهمترین و اساسی ترین علت نیاز انسان به ولایت الهی است و انسان‌ها وقتی به وجودی فقری خویش به عنوان مظاهر انوار اسماء الله می‌نگرند، دنبال ولایت الهی می‌روند.(همان)

به هر حال، از نظر آموزه‌های قرآن، ولایت بر موجودات و مظاهر انوار اسماء الله تنها شایسته خداوند است و او تنها مستحق ولایت مطلق برهمه هستی است.(انعام، آیه ۱۴؛ شوری، آیه ۹؛ مجمع‌البیان، ج ۹- ۱۰، ص ۳۴؛ زادالمسیر، ج ۴، ص ۲۱۱)

ولایت مظاهر الهی از نظر قرآن

انسان در میان آفریده‌های الهی تنها آفریده‌ای است که همه انوار اسماء الله در او تجلی یافته و او مظهر اسماء الله است؛ و ازهمین رو، شایستگی خلافت الهی را یافته تا در مقام مظهر اسماء الله در ما سوی الله تصرفات تکوینی داشته باشد.(بقره، آیات ۳۰ تا ۳۴)

خلیفه الله مظهر همه اسماء الله بوده و از همان جایگاه الهی در مقام خلافت بهره مند می‌شود. شکی نیست که یکی از آثار خلافت الهی انسان، مظهریت در ربوبیت و نیز مظهریت در ولایت الهی است. پس هرانسانی به عنوان خلیفه الله همان طوری که مظهر خالقیت، مالکیت، قدرت، علم، احیاء، اماته و مانند آنها است، مظهر ولایت الهی نیز است.

البته زمانی این خلافت به شکل تمام و کامل ظهور و بروز می‌کند که انسان صفات الهی را در خود بروز و ظهور دهد و افزون بر عبودیت تکوینی، در مقام عبودیت تشریعی نیز عبد و عابد شود؛ یعنی عبد و عبودیت و عبادت را در تکوین و تشریع به نمایش گذارد؛ زیرا از نظر قرآن، انسان از این قدرت برخوردار است تا به اراده خویش، عبودیت تشریعی را نپذیرد و به جای آن طغیان ورزد و بی‌تقوایی پیشه کند.

انسانی که همه صفات الهی را در خود دارد، هر چند که به طور فطری و ذاتی بنده و عبدالله است و بدان گرایش ذاتی دارد(ذاریات، آیه ۵۶؛ شمس، آیات ۷ و ۸)، اما به سبب هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، ممکن است بیراهه را بر صراط مستقیم ترجیح دهد و در مقام ظاهر از عبدالله بودن خارج شده و «عبدالطاغوت» شود.(مائده، آیه ۶۰) کسی که این گونه از راه راست خارج شود با فجور و بی‌تقوایی، انوار اسماء الله را در خود دفن می‌کند به طوری دیگر نوری از اسماء الله ودیعه شده نمی‌تابد. بنابراین، چنین شخصی نمی‌تواند خلیفه‌الله باشد.

وضعیت انسان در زندگی دنیوی و زمینی بسیار شقاوت‌آمیز است(طه، آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱) به طوری که هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی او را احاطه کرده و صیرورت در مسیر صراط مستقیم عبودیت را از او سلب می‌کند. از همین رو خدا پیامبران و رسولان را فرستاده تا با کتب آسمانی دستگیر و راهنمای مردم شوند. همه آنان از انسانها می‌خواهند تا عبودیت را در تشریع به نمایش گذارند و به اراده و اختیار خویش «عبدالله» باشند: اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ.(مائده، آیات ۷۲ و ۱۱۷؛ رعد، آیات ۸۴ و ۵۰) یا می‌گفتند: أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ؛ خدا راپرستش کنید و تقوای او را در پیشه گیرید.(نوح، آیه ۳)

در حقیقت همان الله که هر آفریده‌ای مظاهر اسماء الله و تجلیات انوار آن هستند(نور، آیه ۳۵)، همان در مقام ربوبیت و پروردگاری بر آن است تا هر آفریده‌ای به کمالات بایسته و شایسته خویش برسد. پس انسان اگر بخواهد در مقام خلافت الهی قرار گیرد، می‌بایست او را عبادت و پرستش کند و عبودیت را با عبادت بیامیزد؛ زیرا عبادت زمانی معنای حقیقی خود را می‌یابد که با عبودیت نسبت به خدا همراه باشد، نه با عبادت غیر خدا.

از نظر قرآن، ذات همه هستی از جمله انسان، «عبدالله» است؛ و به طور فطری گرایش به عبادت دارد و غیر از انسان و جن، به طوری فطری در مقام عبادت وپرستش، به تسبیح وتقدیس مشغولند(بقره، آیه ۳۰؛ تغابن، آیه ۱؛ صف، آیه۱؛ جمعه، آیه ۱)؛ اما انسان و جن ممکن است که به اختیار خود به عبادت خدا یا غیر خدا بپردازند. از همین رو همواره عبادت به معنای بندگی خدا نیست؛ زیرا انسان‌ها گاه معبود خویش را خدا قرار می‌دهند و عبدالله می‌شوند؛ و در بسیاری از آنها، الهه و معبود آنان، هواهای نفسانی(فرقان، آیه ۴۳؛ جاثیه، آیه ۲۳)، فرشتگان و جنیان(سباء، آیات ۴۰ و ۴۱)، بتان(اعراف، آیه ۳۸؛ شعراء، آیه ۷۱)، انسان مانند شوهر (صافات، آیه ۱۲۵)، ستارگان و ماه و خورشید(انعام، آیات ۷۶ تا ۷۸)، حیوانات چون گوساله(اعراف، آیه ۱۴۸؛ طه، آیه ۸۸) و مانند آنها است. بنابراین، شخص ممکن است عبادت وپرستش داشته باشد، ولی عبدالله نباشد، بلکه عبدالطاغوت باشد.

باید توجه داشت که هدف خلقت عبودیت و عبادت خدا است(ذاریات، آیه ۵۶)، و انسان می‌بایست در عبادت عبودیت خدا را نشان دهد؛ زیرا اگر چنین نباشد، آن عبادت هیچ فایده‌ای ندارد. از همین رو گفته شده که اگر عبادت خدا نیز بدون عبودیت باشد، فایده‌ای ندارد، چنانکه عبادت ناخالص ریایی و مانند آنها، عبادتی است که در آن عبودیت خدا نیست. انسان بهتر است که همواره عبدالله باشد حتی اگر به ظاهر عبادتی را انجام نمی‌دهد؛ زیرا عبدالله بودن با اطاعت و ولایت پذیری خدا همراه است و همین خود به تنهایی بیانگر عبادت واقعی است.

> **پیامبر(ص) درباره ولایت اخروی حضرت امیرمومنان علی(ع) می‌فرماید: ای علی، تو تقسیم‌کننده بهشت هستی. در روز قیامت به آتش می‌گویی این برای توست و این برای من.**

هر کسی که عبدالله باشد و عبادت الهی را به درستی انجام دهد که در چارچوب هدایت‌های فطری و تشریعی وحیانی است، خدایی شده و مظهر تمام اسماء الله می‌شود که از آن جمله آنها مظهریت در ولایت الهی به عنوان خلیفه الله مطلق است.(بقره، آیات ۲۱ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۸ و ۱۳۸)

از همین رو اولیای الهی به عنوان مظاهر اسماء الله و تجلیات اسماء الله، در مقام ولایت الهی قرار می‌گیرند و حتی مظهریت در تشریع را به دست گرفته و خدا به آنان «تشریع» را نیز تفویض کرده و به عنوان شارع معرفی می‌شوند: الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ دِينُ اللهِ.(مفاتیح الجنان، صلوات خاصه ناحیه مقدسه، معروف به صلوات ابوالحسن ضراب اصفهانی)

ولایت مطلقه امیر مؤمنان(ع)

ولایت الهی به طور مطلق برای مظاهری است که مظهریت آنان در تمامیت کمالی است. شکی نیست که این افراد تنها چهارده معصوم(ع) هستند که اشرف آفریده‌های الهی هستند. در این میان ولایت الهی برای پیامبر(ص) ولایت کامل و مطلقی است که خدا به مومنان درباره ولایت مطلقه الهی ایشان می‌فرماید: النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ پیامبر بر مومنان از نفوس خودشان دارای ولایت برتری است.(احزاب، آیه ۶)

پس ولایت آن حضرت(ص)به گونه‌ای است که بر نفوس و مال و عرض انسانها سلطه دارد و کسی نمی‌تواند از ولایت مطلق الهی ایشان سرباز زند.

خدا این ولایت مطلق الهی را پس از پیامبر(ص) به امیرمومنان علی(ع) و از طریق ایشان به دیگر معصومان(ع) به عنوان اولی الامر(ع) سپرده است.(مائده، آیه ۵۵) در روایات فراوانی از شیعه و سنّی و نیز در تفاسیر آنان وارد شده است که مقصود از «والّذین آمنوا...» علیّ‌بن‌ابی‌طالب(ع) است که در حال رکوع صدقه داده بود. (جامع‌البیان، ج ۴، جزء ۶، ص ۳۸۹؛ مجمع‌البیان، ج ۳- ۴، ص ۳۲۴- ۳۲۵؛ الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹)

خدا آخرین واجب الهی برپیامبر(ص) را ابلاغ آن ولایت علی(ع) دانسته که اگر مخالفت کند دین اسلام ناتمام و ناکامل بوده و ابلاغ رسالت انجام نشده است(مائده، آیه ۳ و ۶۷)؛ تکلیف و مقصود از «ما انزل» ولایت علی(ع) پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)است،چنانکه روایات فراوان در این زمینه وارد شده است.(الکشف و البیان، ثعلبی، ج ۴، ص ۹۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۵۱- ۶۵۷؛ الدرالمنثور، ج ۲، ص ۱۱۶ – ۱۱۷)

از امام باقر(ع) نقل شده که آخرین فریضه‌ای که بر پیامبراکرم نازل شد مسئله ولایت بود. (الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۸۷، ح ۲۵)

بر اساس آموزه‌های قرآن، ولایت امیرمومنان علی(ع)، ولایت مطلق الهی است که استمرار و تداوم همان ولایت مطلق رسول‌الله (ص) است که در آیه ۶ سوره احزاب بیان شده است. بنابراین، هر کسی با آن مخالفت ورزد، در دنیا و آخرت به عذاب الهی دچار می‌شود؛ چنانکه گفته شده: نعمان بن حرث پس از اعلان ولایت علی(ع)از سوی پیامبراکرم (ص) ضمن اعتراض از خدا خواست در صورت حق بودن این مسئله بر او سنگ ببارد و خدا او را به عذاب خویش گرفت. (معارج، آیه ۱؛ الکشف و البیان، ثعلبی، ج ۱۰، ص ۳۵؛ مجمع‌البیان، ج ۹- ۱۰، ص ۵۳۰؛ شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۲۸۶)

با نصب ولایت مطلقه الهی برای امیرمومنان علی(ع) دشمنان جنی و انسی اسلام مایوس شدند، چرا که دین اسلام به تمامیت و کمالی خویش رسید به گونه‌ای که دیگر دشمنان نمی‌توانند با وجود ولایت علوی(ع) مقاصد شوم خویش را پیش برند و اسلام را به طور کامل ریشه‌کن سازند.(مائده، آیه ۳)

بر اساس آیات و روایات، امیرمؤمنان علی(ع) همان باب ولایت الهی است؛ زیرا با ایشان درهای ولایت به سوی معصومان دیگر گشوده شده است؛ زیرا ایشان همان ولایتی را کسب کرده که خدا برای پیامبر(ص)در آیه ۶ سوره احزاب و جاهای دیگر اثبات کرده بود. از همین رو هرکس ولایت علی(ع) را بپذیرد می‌تواند وارد بر ولایت دیگر معصومان(ع) شود واز ولایت آنان بهره‌مند شود؛ و اگر کسی این ولایت را انکار کند، ولایت دیگر معصومان(ع) را انکار کرده است.

> **بر اساس آموزه‌های قرآن ولایت امیرمومنان علی(ع) ولایت مطلق الهی است که استمرار و تداوم همان ولایت مطلق رسول‌الله (ص) است که در آیه ۶ سوره احزاب بیان شده است. بنابراین هر کسی با آن مخالفت ورزد در دنیا و آخرت به عذاب الهی دچار می‌شود.**

از سوی دیگر، پذیرش ولایت مطلقه الهی امیرمومنان(ع) به معنای پذیرش ولایت مطلقه الهی پیامبر(ص) است و کسی که ولایت ایشان را پذیرفته ولایت مطلقه پیامبر(ص) را پذیرفته و کسی که انکار کرده آن را نیز انکار کرده است؛ از همین رو منکر ولایت مطلقه امیرمومنان(ع) به معنای منکر ولایت مطلقه پیامبر(ص) قلمداد شده است و منکر این ولایت منکر آن ولایت نیزاست. از همین روست که پیامبر فرمود: عَلِي خَيرُ الْبَشَرِ، وَ مَنْ أَبَى فَقَدْ كفَرِ؛ علی بهترین انسان است، هرکس این را نپذیرد، قطعاً کافر است». (مناقب امیرالمؤمنین، نوشته محمدبن‌سلیمان کوفی، ج۲، ص ۵۲۳ و۵۲۴)

براساس همین اصل اساسی قرآنی و روایی، ایشان در مقام ولایت مطلقه الهی، قسیم النار و الجنه هستند و انسان به حکم ولایت ایشان و عدم ولایت ایشان به بهشت و دوزخ می‌روند. پیامبر(ص) به آن حضرت(ع) می‌فرماید: «یا عَلِي إِنَّک قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ»ای علی، تو تقسیم‌کننده بهشت و جهنم هستی.(شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا(ع)، ۱۳۷۸ق، ج۲، ص۲۷؛ ابن‌عقده کوفی، فضائل امیرالمؤمنین(ع)، ۱۴۲۴ق، ص۱۰۲؛ طبری آملی، بشارةالمصطفی، ۱۳۸۳ق، ص۵۶ و۱۰۲ و ۱۶۴)

در صحیفه امام رضا(ع)، جهنم پیش از بهشت آمده است: «یا عَلِي إِنَّک قَسِيمُ النّارِ وَ الْجَنَّة»(صحیفه امام رضا(ع)، ۱۴۰۶ق، ص۵۶ و ۵۷) در برخی منابع در ادامه آمده است: «تُدخِلُ مُحِبّيکَ الْجَنّة وَ مُبْغِضِيکَ النّارَ»؛ دوستدارانت را داخل بهشت و دشمنانت را وارد جهنم می‌کنی.(خزاز رازی، کفایةالاثر، ۱۴۰۱ق، ص۱۵۱و۱۵۲)

همچنین پیامبر(ص) درباره ولایت اخروی حضرت امیرمومنان علی(ع) به عنوان مظهر مطلق ولایت الهی می‌فرماید: «یا عَلِي أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّة يَوْمَ الْقِيامَة تَقُولُ لِلنّارِ هَذَا لِي وَ هَذَا لَکَ»ای علی، تو تقسیم‌کننده بهشت هستی. در روز قیامت به آتش می‌گویی این برای توست و این برای من.(شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا(ع)، ۱۳۷۸ق، ج۲، ص۸۶؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۴۱۰ق، ص۵۱۱، ح۶۶۷)

و نیز می‌فرماید: «یا علی إنّکَ قَسِيمُ النّارِ وَ إنّکَ تَقْرَعُ بَابَ الْجَنّة فَتَدْخُلُهَا بِلَا حِسَاب»ای علی، تو تقسیم‌کننده جهنم هستی و تو درب بهشت را می‌کوبی و بدون حساب وارد بهشت می‌شوی. (ابن‌مغازلی، مناقب الامام علی بن ابی‌طالب(ع)، ۱۴۲۴ق، ص۱۰۷؛ خوارزمی، مناقب، ۱۴۱۱ق، ص۲۹۵؛ حمویی جوینی، فرائدالسمطین، مؤسسه محمودی، ج۱، ص۳۲۵)

امام علی(ع) نیز با عبارت‌های مشابهی خود را تقسیم‌کننده بهشت و جهنم معرفی کرده است.(صفار، بصائرالدرجات، ۱۴۰۴ق، ص۴۱۵؛ ابن‌عساکر، تاریخ دمشق، ۱۴۱۵ق، ج۴۲، ص۲۹۸) از جمله: «أنَا الفارُوقُ الّذِی أفرُقُ بَینَ الحَقّ و البَاطِلِ، أنَا أُدْخِلُ أَوْلِيائی الجَنّة و أعْدائی النّارَ»؛ من جداکننده‌ای هستم که میان حق و باطل جدایی می‌افکنم. من دوستدارانم را وارد بهشت و دشمنانم را داخل جهنم می‌کنم.(کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۴۱۰ق، ص۶۷)

شک مفرط، بیماری روحی

محمدمهدی رشادتی

امام علی(ع) فرمود: الشک علی اربع شعب: علی التماری و الهول و التردد و الاستسلام. یعنی شک چهار شاخه دارد: جدال کردن، ترس، سرگردانی و تسلیم حوادث روزگار شدن. انسانی که جدال و ستیزه کردن را عادت خویش گرداند، شب او صبح نشود. (از شبهات و ابهام‌ها بیرون نخواهد آمد.) و کسی که از حوادث آینده وحشت داشته باشد و از هر چیزی بترسد، همواره در حال عقب‌نشینی خواهد بود. و آن کس که در عالم تردید و تشویش سرگردان بماند، پایمال سُم‌های شیاطین شود و کسی که به هلاکت دنیا و آخرت تن دهد، در هر دو سرا هلاک شود. (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۱)

از دیدگاه امام علی(ع) تردید کردن مداوم، یک نوع بیماری روحی است. (میزان الحکمة ج ۱ ص ۴۴۰) این بیماری علاوه بر تاثیرپذیری از محیط خانوادگی، منشأ اصلی آن عدم آگاهی و احاطه علمی و معرفت یقینی و نیز نداشتن بینش و بصیرت لازم و عدم توکل و اعتماد به خدای متعال است: الشک ثمرة الجهل، شک محصول جهل و نادانی است. (غررالحکم ج ۱ ص ۵۸۱)

زاهد شکاک

آدم شکاک همچون مریضی می‌ماند که گاه دچار افراط و گاه دچار تفریط می‌شود. به موقع نمی‌تواند اقدام کند، دیگران را نیز از اقدام به هنگام بازمی‌دارد. شهید مطهری نقل می‌کنند: ربیع بن خیثم از یاران علی(ع) و از جمله زاهدان هشتگانه (هشت زاهد مشهور) بود. وی در دوران آخر عمرش، قبری برای خودش کنده بود و گاهی داخل آن می‌شد و می‌گفت: ای ربیع، یادت نرود عاقبت باید اینجا بیایی. او غیر از ذکر خدا هیچ سخنی نمی‌گفت الا وقتی مطلع شد که عده‌ای امام حسین(ع) را شهید کرده‌اند. لذا در اظهار تأسف یک جمله گفت: «وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند.» می‌گویند بعدها از همین جمله نیز استغفار کرد که

> **امیرالمومنین(ع) هشدار می‌دهند که چنانچه شکتان زیاد شود قطعا دینتان نیز به تباهی و فساد کشیده خواهد شد و نورانیت دل را خاموش خواهد کرد.**

چرا این جمله را که غیر ذکر خداست بیان کردم. او ۲۰ سال عبادت کرد و در این فاصله شاهد شهادت سه امام بزرگوار- امام علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع)- بوده است.

همین آدم جزو سپاهیان امیرالمومنین نیز بود یک روز خدمت امام عرض کرد: ما درباره این جنگ شک داریم. می‌ترسم این جنگ شرعی نباشد. چون طرف مقابل اهل قبله هستند و شهادتین گفته و نماز می‌خوانند. او چون شیعه بود نمی‌خواست صریحاً از علی(ع) کناره‌گیری کند، لذا گفت: خواهش می‌کنم مرا ماموریتی بدهید که در آن تردید نکنم. حضرت او را به جبهه‌ای فرستاد که طرف مقابلش کفار و مشرکین بود.

زهد و عبادت این مرد ارزشی ندارد. در رکاب علی(ع) باشد ولی در راه او شک کند و به احتیاط عمل نماید. اسلام بصیرت و عمل را با هم می‌خواهد. او بصیرت ندارد. وقتی جنایت‌های معاویه و یزید را می‌بیند، به گوشه‌ای می‌رود و شب و روز را فقط به نماز و ذکر خدا می‌پردازدو تازه برای یک جمله که به عنوان اظهار تأسف از شهادت فرزند پیغمبر(ص) گفته است، استغفار می‌کند. این با تعلیمات اسلامی جور در نمی‌آید. همیشه جاهل یا تند می‌رود و یا کند. یا فقط به ذکر و دعا و عبادت اکتفا می‌کند و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام را ترک می‌کند و یا برعکس به عبادات و جنبه‌های معنوی آن پشت پا می‌زند و فقط به ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن می‌اندیشد. (حکایت‌ها و هدایت‌ها ص۳۱۵) امیرالمومنین(ع) هشدار می‌دهند که چنانچه شکتان زیاد شود قطعا دینتان نیز به تباهی و فساد کشیده خواهد شد و نورانیت دل را خاموش خواهد کرد. (غررالحکم ج ۱ ص ۵۸۱-۵۸۲)

این تردد حبس و زندانی بود
که نگذارد که جان، سویی رود
این بدین سو آن بدان سو می‌کشد
هر یکی گویا منم راه رشد
بی‌تردد می‌رود در راه راست
ره نمی‌دانی بجو گامش کجاست؟
(مثنوی مولوی، دفتر ۳- ۴۹۱-۴۸۸)

در تردد هر که او آشفته است
حق به گوش او معما گشته است
تا کند محبوسش اندر دو گمان
کان کنم کو گفت؟ یا خود ضد آن
(همان دفتر ۱- ۱۴۵۷-۱۴۵۶)

چراغ راه

فقر، نتیجه فقدان عقل معاش!

قال الامام علی(ع): «ترک التقدیر فی‌المعیشه، یورث الفقر».
امام علی(ع) فرمود: نداشتن عقل معاش و اندازه‌گیری نکردن درآمد و هزینه زندگی، موجب فقر انسان می‌شود! [1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۷

حکایت خوبان

پاسخ‌های حکیمانه

مردی نزد امام علی(ع) آمد و گفت: از هفتاد فرسنگ راه دور به اینجا آمده‌ام تا هفت سؤال از شما بپرسم: حضرت فرمود: بپرس ولو اینکه چهل سؤال باشد. ۱- چه چیز از آسمان عظیم‌تر است؟ ۲- چه چیز از زمین پهناورتر است؟ ۳- چه چیز از کودک یتیم ناتوان‌تر است؟ ۴- چه چیز از آتش داغ‌تر است؟ ۵- چه چیز از زمهریر سردتر است؟ ۶- چه چیز از دریا بی‌نیازتر است؟ ۷- چه چیز از سنگ سخت‌تر است؟ امام علی(ع) در پاسخ فرمودند: ۱- تهمت به ناحق از آسمان عظیم‌تر است ۲- حق از زمین وسیع‌تر است ۳- فرد سخن چین از کودکی یتیم ضعیف‌تر است ۴- آز و طمع از آتش داغ‌تر است ۵- حاجت بردن به نزد بخیل از زمهریر سردتر است ۶- بدن شخص با قناعت از دریا بی‌نیازتر است ۷- قلب کافر از سنگ سخت‌تر است. [1]

۱- جامع‌الاخبار، فصل ۵، فضایل امیرالمؤمنین(ع)

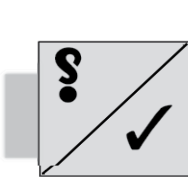

پرسش و پاسخ

چرایی عدم ذکر نام علی(ع) و ائمه(ع) در قرآن

پرسش:
چرا نام امام علی(ع) به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر گرامی(ص) و همچنین نام ائمه(ع) در قرآن کریم نیامده است؟
پاسخ:

بدون تردید این شبهه از سوی مخالفین امامت حضرت علی(ع) مطرح شده تا به وسیله آن حقانیت آن حضرت را در مقام امامت زیر سؤال ببرند! علما و اندیشمندان در این رابطه احتمالات مختلفی را مطرح کرده‌اند، که به نحو اجمال به آنها می‌پردازیم:

۱- خطر نابودی و تحریف قرآن

یکی از احتمالات قابل توجه که مرحوم امام راحل در کتاب «کشف‌الاسرار» به آن اشاره فرموده‌اند، این است که دشمنی قریش با اهل بیت(ع) و استمرار خط ولایت و خلافت در این خاندان به حدی بوده است که وضوح بیش از آنچه در قرآن هست موجب آن می‌شد که قریش یکپارچه کمر همت به نابودی و یا تحریف قرآن ببندد و لذا حکمت خداوندی به این تعلق گرفت که به جهت حفظ و صیانت از قرآن، بیان موجود را در اثبات ولایت بدون نام صریح امام علی(ع) اختیار کند.

۲- قرآن در مقام بیان کلیات است

قرآن کریم از آنجا که معجزه جاوید برای همه عصرها و نسل‌ها و حجت و نقشه راه کلان سعادت بشر است، وارد جزئیات و ریز مباحث نشده و به امهات و کلیات حقایق تکامل انسان بسنده کرده است. همان طوری که درباره نماز تعداد رکعات و چگونگی آن را قرآن با صراحت بیان نکرده، لذا نام علی(ع) و ائمه طاهرین(ع) را هم از این منظر مطرح نکرده است: ابوبصیر به امام صادق(ع) عرض کرد: مردم می‌گویند: چرا نام علی(ع) و اهل بیت ایشان در کتاب خدا نیست؟ حضرت فرمود: به آنها بگو! نماز بر رسول خدا(ص) نازل شد، ولی خداوند تعداد رکعت‌های آن را که سه یا چهار تا است در کتابش نام نبرد، تا آنکه رسول خدا(ص) آن را برای مردم تفسیر کرد (بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۰). بنابراین خدای متعال در قرآن کلیات بحث ولایت و امامت را مطرح کرده است، و تمام روایت‌هایی که بر ذکر نام ائمه(ع) در قرآن دلالت می‌کند، به منظور تفسیر و تبیین یا به تعبیر دیگر بیان شأن نزول و تأویل است بدون آنکه خداوند، ابلاغ صریح این مسئله را امر کرده باشد.

۳- بیان آیاتی در شأن امام علی(ع) که ابلغ از تصریح است

قرآن کریم در بیش از صد آیه به فضایل امام علی(ع) اشاره کرده است، بدون آنکه نامی از آن حضرت بیاورد. مانند: آیه ولایت(مائده-۵۵)، آیه مباهله(آل‌عمران-۶۱)، آیه اولی‌الامر(نساء-۵۹)، آیه تبلیغ رسالت(مائده-۶۷)، آیه صادقین(توبه-۱۱۹) و آیه تطهیر(احزاب-۴۳) و... علاوه بر آن اگر ذکر نام دلیل بر حقانیت است، نام بسیاری از پیامبران در قرآن ذکر نشده و تنها نام ۲۶ تن از آن بزرگواران مطرح شده است!

در قرآن کریم آیاتی در وصف امام علی(ع) آمده که ابلغ از تصریح است مانند آیه ۵۵ سوره مائده که می‌فرماید: «ولی و سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و افراد مومن هستند، افراد مومنی که نماز برپای داشته و در حالت رکوع زکات می‌دهند» در ارتباط با این آیه شریفه دانشمندان شیعه و سنی اجماع دارند که امام علی(ع) مصداق عینی این آیه است، چراکه فقط آن حضرت بود که در هنگام رکوع نماز انگشتر خود را به یک فقیر اعطا کرد.

۴- پاسخ نقضی

در مقابل پاسخ‌های حلی یک پاسخ نقضی هم می‌توان مطرح کرد و آن اینکه چرا در قرآن این نکته نیامده که علی(ع) و اولاد گرامی آن حضرت هیچ حقی از امامت ندارند تا این همه اختلافات پیش نیاید؟ زیرا اگر قرآن یک اشاره‌ای می‌کرد و یا صریحا می‌فرمود که این خاندان از ولایت و امامت بر امت پیامبر(ص) برکنار هستند، قهرا زمینه‌ای برای اختلاف به وجود نمی‌آمد؟! و اساساً چرا در قرآن نامی از خلفای سه‌گانه به میان نیامده تا اختلافی به وجود نیاید؟ بنابراین اگر نامی از حضرت علی(ع) در قرآن نیامده، هیچ نامی هم از خلفای راشدین برده نشده است!

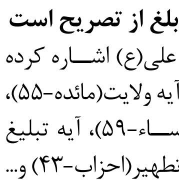

سلوک عارفانه

صرف استدلال باور قلبی به وجود نمی‌آورد!

کسانی هستند که از نظر استدلال عقلی براهینی را برای وجود مبدأ و معاد، نبوت، امامت و عدل اقامه می‌کنند، ولی می‌بینیم که روحشان از این استدلال‌ها حالت متناسب با این استدلال را به خود نگرفته است!... راه کشف، عمل است. یعنی اگر دیدید که عمل او با این استدلال‌ها تطبیق نکرد، می‌فهمیم که روح آن حالت را به خود نگرفته است، یعنی یقین و اطمینان ندارد و باورش نیامده است. [1]

۱- اخلاق ربانی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، ج۲، ص ۷۱

صفحه معارف روزهای: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir